

خاندان ما بیری. باش تا تو را نیز خلعت فرمایم» دکانی بلند کرده بودند در پیش میدان و چاهی کنده فرمود تا مزدک را بگرفتند و بر آن دکان تا سینه در چاه کردند چنان که سرش بر بالا بود و پایهایش در چاه ... و پدر را گفت: «... اکنون مصلحت تو در آن است که یک چندی در خانه بنشیننی تا لشکر و مردم بیارامند...» نوشیروان پدر را بند بر نهاد و بزرگان را بخواند و به حجت به پادشاهی بنشست...

هر گاه این روایت عجیب را بدقت مطالعه کنیم خواهیم دید که در بعضی قسمتها با روایت چهارم که در روایات دیگر موجود نیست موافقت دارد. از طرفی هم با نکات مشترک روایات اربعه مغایرت کامل دارد. پس نتیجه می شود که روایت نظام الملک از هیچ یک از ترجمه های خداینامه اقتباس نشده است؛ بعلاوه این روایت کاملاً به افسانه و داستان شبیه است و انسان را به یاد داستانهای تاریخی عامیانه می اندازد که فردوسی و قدیمترین مورخان عرب پهلوی به پهلوی خداینامه از آن استفاده کرده اند، مانند یاد گار زیران و کارنامه اردشیر که اصل پهلوی آنها هنوز موجود است و داستان بهرام چوبینه که نکات و معرفات آن را از مآخذ فارسی و عربی می توان بدست آورد<sup>۱</sup> و ما می دانیم که یک کتاب پهلوی به نام مزدک نامه وجود داشته است که این مفعول آن را به عربی ترجمه کرده<sup>۲</sup> و آبان- بن عبدالحمید اللاحقی آن را به نظم عربی در آورده بوده است<sup>۳</sup> این مزدک نامه کتابی است ادبی و جزو کارهای مترجمان معروف در عرض کیلیک دمنگ (عربی: کیله و دمه) و نسخه پهلوی پنجه نتره<sup>۴</sup>، کتاب سند باد (تاریخ هفت

۱- *Mirjam om Bahräm Tschobin Rekonstruktions-forsag. Studier fra sprog-og oldtidsforskning Nr 75*.

۲- کتاب فهرست چاپ فلو گل ص ۱۱۸.

۳- فهرست ص ۱۶۳.

۴- *pančatantra*.

وزیر) و غیره نام برده می شود. حمزه نیز کتاب مزدک<sup>۱</sup> را در ردیف کتب سندباد و شماس می شمارد و اشتباهاً این کتب پهلوی را متعلق به عصر اشکانیان می پندارد<sup>۲</sup>. پس تردیدی نیست که داستانی راجع به مزدک وجود داشته و در قرون اولیه اسلامی چنان طرف توجه عموم بوده که چندین بار به عربی ترجمه شده است، و اگر ما در فصل ۴۴ سیاستنامه نظام الملک روایت مشاهده می کنیم که از یک طرف با خواتای نامک بستگی ندارد و از طرف دیگر به داستانهای عامیانه پهلوی شبیه است حق داریم آن را جزئی از مزدکنامه معدوم فرض نماییم<sup>۳</sup>.

یکی از خصائص روایت نظام الملک قصه شعبده‌ای است که مزدک برای به سخن آوردن آتش مقدس بکار برده است. این مطلب افسانه‌ای مدت‌ها قبل از ظهور مزدک در ایران معروف بوده در تاریخ مذهبی سوکراتز<sup>۴</sup> که در نیمه اول قرن پنجم میلادی می زیسته، داستانی مشابه آن درج گردیده است. آن داستان مربوط به یزدگرد اول پادشاه ساسانی و اسقف سریانی ماروتا است. یزدگرد را به سبب بی‌اعتنایی به روسای دینی کشور و مدارا با سایر ادیان بزه‌کار لقب داده بودند. سوکراتز می گوید که یزدگرد صداع شدیدی داشت که مغان از معالجه آن عاجز بودند؛ ماروتا آن را به وسیله ادعیه خویش معالجه کرد. مغان بر ماروتا و تقرب وی در دربار شاهی رشک بردند و حیلتی اندیشیدند. شاه آتش جاویدان را در آتشکده

۱- گوژنوالد، ص ۴۱؛ نولدکه (ط.ص ۴۶۱، حاشیه ۲) کتاب مروک را کتاب مزدک دانسته است؛ در نهایت (براون، یکم، ص ۵، ص ۲۱۶) اسم کتاب به کتاب مروک تغییر شکل داده است.

۲- در Frag.Hist. دخویه، یکم، ص ۴۰۶ و دوم، ص ۵۲۰ هم مزدک نامک با کلیک و دمنگ ذکر شده است.

۳- آقای نولدکه هم همین حدس را زده، ولی موقع طبع ترجمه طبری سیاستنامه را، که دوازده سال بعد منتشر گردید، ندیده بوده است.

۴- سوکراتز که در چاپ اول این کتاب بغلط - به تقلید از نام سقراط معروف، که املائی لاتینی آن به همین صورت است، سقراط ضبط شده است - ملقب به اسکولاستیکوس (= مدرس)، نویسنده یونانی تاریخ کلیسا که در سده دوم ق ۵ / سده پنجم می زیسته و یک تاریخ مذهبی برای دوره ۳۱۶ تا ۱۸۳ ق ۵ / ۳۰۶ تا ۴۳۹ م نوشته است.

مخصوص نیایش می کرد؛ مغان مردی را در زیر زمین زیر آتشدان پنهان ساختند و هنگامی که یزدگرد بنا بر عادت برای پرستش آتش آمد آتش بانگ برآورد که شاهی را که کشیش نصرانی را گرمی و ارجمند شمرده است باید از آتشکده راند. ولی ماروتا حیلۀ مغان را فاش ساخت و به شاه سپرد که بار دیگر که صدا را بشنود بفرماید تا زمین را حفر نمایند، زیرا که این صدا از آتش نیست بلکه شعبده‌ای است که آدمیان باخته‌اند. بار دیگر شاه به آتشگاه رفت و چون صدا شنیده شد امر کرد تا زمین را بکنند و مردی را که در آنجا پنهان شده بود دستگیر ساختند. شاه از این پیشآمد خشمناک شد و عده‌ی زیادی از مغان را بکشت و به ماروتا اجازه داد که هر جا مایل باشد کلیسا بنا نماید.<sup>۱</sup>

نکته‌ی عجیب دیگری که در روایت نظام‌الملک دیده می‌شود عادت مزدکیان است بر این که هر کس نزد زن میزبان رود کلاه خود را روی در بگذارد. این مسأله روایاتی را که مربوط به عادات طوایف چادر نشین شمال ایران باستان است به خاطر می‌آورد. هرودوت حکایت می‌کند که در قبیلۀ ماساژتها<sup>۲</sup> هر مردی همسر خاصی دارد، معذک اشتراک زنان وجود دارد و هر مردی که هوس مصاحبت زنی را داشته باشد، ترکش خود را به ارابه‌ای که مسکن آن زن است می‌آویزد و بی‌ننگ یا شرمی با زن همخوابه می‌شود. مؤلف مدعی است که یونانیان این عادت را بقلط به سکاها نسبت می‌دهند.

از روایت نظام‌الملک چنین بر می‌آید که مترجمان عرب در مزدک‌نامهگ تصرفاتی نموده‌اند. موبد پیر فارسی می‌خواهد ثابت کند که مزدک پیغمبری نیست که ستارگان ظهور او را پیشگویی نموده‌اند. این پیغمبر که آیینش کیش زرتشت را ملغی خواهد نمود و سراسر دنیا را فرا خواهد گرفت و تاقیام

۱ - تاریخ مذهبی، هفتم، ص ۹.

۲ - قبیلۀ‌ای از نژاد سکاها یا اسکوتها (به فرانسوی سیثا Scythians) که در مشرق دریای خزر سکونت داشته‌اند.

قیامت دوام خواهد کرد از نژاد ایرانی نخواهد بود. این قسمت را که اشاره‌ای به ظهور آیین اسلام است باید مترجمان عرب از خود به کتاب افزوده باشند.

چهار نکته از شش نکته اصلی روایت چهارم را در مندرجات سیاستنامه می‌توان یافت، از این قرار: عنوان مؤبدان مؤبدی مزدک، مساعی مزدک برای درهم شکستن مقاومت خسرو انوشیروان، مشاجره مذهبی، زنده به گور شدن مزدکیان. نظام الملک قصه مادر انوشیروان را متذکر نشده است و این قسمت ظاهراً در داستان نوشته نشده زیرا که در روایاتی که آن را ذکر کرده‌اند مرگ مزدک را معلول آن می‌دانند، یعنی انوشیروان در نتیجه آن حکم به قتل مزدک داده است. شاید این قصه از روایت اعراب حیره که ذیلاً به آن اشاره خواهیم کرد اقتباس شده باشد. کنایه به برقراری سلطنت منذر هم که جزء این قصه است ظن ما را تقویت می‌نماید.

اما نکته ششمین، یعنی مذاکرات مزدک و قباد درباره مار گزیده و تریاق و محبوسگی که از گرسنگی بمیرد. من به دلایلی تصور می‌کنم که این نکته از مزدک‌نامه اقتباس نشده بلکه اصل آن در خواتای نامک است. اولاً، نظام الملک ظهور مزدک را به عنوان پیغمبر به طرز دیگری متذکر شده است، ثانیاً، نزد غالب مؤلفانی که به سایر روایات منسوبند اشاراتی دیده می‌شود که ثابت می‌کند این نکته در مآخذ ایشان نیز وجود داشته است. ابن بطریق در قسمت اول (روایت دوم) می‌نویسد که پس از ده سال از پادشاهی قباد آفت ملخ پدید آمد و خشکسالی سختی کشور را فرا گرفت. در [طبری ط. ۱. ا. اول (تبصره، مقتبس از روایت سوم)]، در دینوری و نه‌ایة الازرب (روایت سوم) مروی است که ظهور مزدک و خلع قباد که با یکدیگر مربوط می‌باشند پس از ده سال از پادشاهی قباد وقوع یافت. پس می‌توان نتیجه گرفت که در خواتای نامک پهلوی، که ماخذ مشترک روایات دوم و سوم است، ظهور مزدک و خشکسالی را معلول یکدیگر می‌داند و همین رابطه معلولیت است که فردوسی و ثعالبی مشروحاً بیان نموده و دو سؤال استعاری مزدک

را نیز متذکر شده‌اند.

از مطالعه دقیق روایت چهارم چنین نتیجه می‌گیریم که قسمتی از مأخذ مربوط به آن داستانی عامیانه راجع به مادر انوشیروان تولید نموده است. بعلاوه مشاهده می‌کنیم که مأخذ مشترک ثعالبی و فردوسی در روایت خود، که مقتبس از خواتای نامک است یک رشته نکات مأخوذ از مزدک نامک را داخل نموده است. ولی چون این مأخذ در ظهور مزدک مندرجات خواتای نامک را سند قرار داده (قحط و غلا و دو سوال استعاری مزدک)، نتوانسته است از مزدک نامک و اثبات پیغمبری مزدک به وسیله به سخن آوردن آتش چیزی بنگارد. راجع به قتل عام مزدکیان در زمان حیات قباد که در مزدک نامک مندرج است، فردوسی هم آن را با نهایت صداقت بیان کرده، منتهی از خلع قباد به وسیله انوشیروان سخن نرانده، و تبعیت از خواتای نامک کرده است. ثعالبی برای آن که گفته‌هایش با این خرداذبه مخالفتی نداشته باشد مشاجره مذهبی را بی نتیجه و قتل عام مزدکیان را به زمان پادشاهی خسرو گذاشته است و در این مورد با سه روایت دیگر که از اصل پهلوی استفاده نموده‌اند موافقت کامل دارد<sup>۱</sup>.

داستان<sup>۲</sup> مزدک بطور قطع منبع و مأخذ اصلی جمله‌ای است که به طریق مشابه نزد مسعودی و خوارزمی دیده می‌شود. مسعودی در کتاب التنبیه می‌نویسد: «به زمان پادشاهی قباد مؤبدی مزدک نام اوستا کتاب مقدس زرتشتیان را تفسیر کرد، و برای آن به معنایی باطنی مخالف معنی ظاهری آن قائل شد، و او اولین کسی است که در مذهب زرتشت به تغبیر و تفسیر صورت ظاهری متون پرداخت. این مردبانی آیین مزدکیان بود<sup>۳</sup>»

۱- اگر از قسمتهای افسانه‌ای مزدک نامه صرف نظر کنیم در قتل عام مزدکیان مندرجات آن به حقیقت نزدیکتر از مطالب خداینامه است (روایت تیموتئوس به توسط مالالاس و ثئوفانس) و عجب آن که فردوسی، یا مأخذی که بی واسطه مورد استفاده او بوده، این نکته را تصحیح کرده و آنچه را به حقیقت نزدیکتر است آورده است.

۲- جغرافیای عرب، جلد ۸/ص ۱۰۱؛ ترجمه کارادوؤو، ص ۱۴۵.

خوارزمی چنین می‌نویسد<sup>۱</sup>: «مزدک مردی بود که در زمان پادشاهی قباد ظهور کرد. او موبدان موبد بود، یعنی قاضی القضاة پیروان آیین مغان. زن و خواسته را بین مردمان مشترک می‌دانست، و کتابی آورد به نام زند (تفسیر) که در آن اوستا کتاب مذهبی مغان، را که زردشت را پیغمبر خود می‌دانند تفسیر کرده بود؛ پیروان مزدک نام این کتاب را بر خود نهادند و خود را «زندیک» نامیدند؛ این لفظ را بعدها معرب نموده زندیق نوشتند و به «زنداقه» جمع بستند<sup>۲</sup>».

بالاخره به بیان ترجمه مختصر فارسی کتاب طبری که سال ۹۶۳/۳۴۲ به وسیله ابوعلی محمد بلعمی وزیر امیر منصور اول پادشاه سامانی بعمل آمد می‌پردازیم. به این کتاب بیشتر عنوان دستکاری می‌توان داد تا ترجمه. بلعمی در بیان پادشاهی قباد جمیع روایات طبری را ذکر کرده و به آن بعضی نکات از منابع دیگر اضافه نموده است. از بعضی جزئیات چنین بر می‌آید که بلعمی از روایت چهارم اطلاعی داشته است<sup>۳</sup> در شکست بزرگ پیروز موبدان موبد و دختر پیروز (پیروزدخت) اسیر شدند. سوخرا<sup>۴</sup> سپاهی عظیم گرد آورد و پادشاه هپتالیان را مجبور کرد که اسیران را آزاد سازد و غنایم را باز دهد. ایرانیان خواستند تاج را بر سر سوخرا گذارند ولی نپذیرفت و بلاش به پادشاهی انتخاب شد. قباد به همراهی زر مهر پسر سوخرا نزد خاقان گریخت و از او کمک طلبید. در دهی از توابع نیشابور، به قول برخی دیگر در خاک اصفهان، دختر دهقان عالی نسبی را به زنی گرفت. پس از چهار سال اقامت نزد خاقان با سپاهی بازگشت و همسر خود را دید که پسری

۱- کتاب مفاتیح العلوم چاپ G. van Vloten کتاب مفاتیح العلوم در حدود ۹۷۶/۳۵۵ نوشته شده است.

۲- آقای بوان Bevan لفظ زندیق را از کلمه آرامی «صدیقای» مشتق می‌داند که برای تعیین مانویان درجه اول بکار می‌رفته (مراجعه شود به ا. گ. براون، تاریخ ادبی ایران) جلد اول ص ۱۵۹-۱۶۰).

۳- متن کتاب بلعمی منتشر نشده است. من روایت او را از ترجمه به فرانسوی ژوتنبرگ، جلد دوم، ص ۱۴۲، اقتباس کرده‌ام.

۴- مانند فردوسی «سوغرای» ضبط کرده است.

آورده و او را انوشروان (انوشیروان) نام نهاده‌اند. چون بلاش در گذشته بود قباد بی مانع به شاهی رسید و سپاهیان ترک را باز گردانید. سوخرا را به معاونت خود منصوب نمود. شهرهائی پی افکند. پس از پنج سال، چون سوخرا زیاد متنفذ شده بود قباد به مدد مهران خود را از او برهانید. «گویند زرمهر را نیز کشته بود ولی این عقیده سقیم است.» باخزرها بجنگید و برایشان غالب شد شهر آمد را در سرحد ارمنستان بنا نهاد (کذا!) ده پسر داشت و انوشیروان را از سایرین بیشتر دوست می داشت «چون دوازده سال از پادشاهی قباد بگذشت، مردی از نیشابور خراسان پدید آمد مزدک نام، خود را پیغمبر خواند، ولی آیین جدیدی نیاورد و همان مذهب مزدیسنا و طریقتی را که معاشرت با مادر و خواهر راجایز می شمرد<sup>۱</sup> داشت؛ پس همان مذهب ایرانیان را داشت با این تفاوت که زناشویی و مالکیت را ملغی ساخت و می گفت: «جهان آفرین بین مردمان برابری برقرار نموده و به یکی بیش از دیگری نداده است. باید کاری کرد که زنان و اموال به طور تساوی تقسیم شوند. کسی که صاحب مال و خواسته باشد نمی تواند بگوید: «نمی خواهم چیزی به دیگری بدهم». راجع به زنان نیز همین قسم است و تمام زنان مشترک می باشند. زن هر مردی می تواند بدیگری تعلق داشته باشد و هر که مایل باشد می تواند از او متمتع شود». این روش مطبوع جوانان و اشخاص فاسد الاخلاق و فرومایگان واقع شد و عده کثیری آن را پذیرفتند. قباد مطلع شد، مزدک را بخواند و از آیین وی پرسید. چون قباد نیز زنان را دوست می داشت این کیش را پسندید و آن را پذیرفت و مزدک و پیروانش را حمایت کرد». بزرگان و مؤبدان مؤبد او را خلع کردند و به زندان افکندند و یکی از سران سپاه را به پاسبانی گماشتند و جاماسب را به پادشاهی برداشتند. ایرانیان در صدد کشتن مزدک بودند ولی پیروانش او را رهایی بخشیدند. سپاهیان تصمیم به قتل قباد گرفتند ولی خواهرش او را از بند برهانید (طبری ب). نیز این قسمت را متذکر شده) و یک سال با هم پنهان

می زیستند چون سربازان از گریز او آگاه شدند پاسبانش را بکشتند. مزدک قباد را در گوشه‌انزوا ملاقات کرد و به او گفت: «پیروان من بی شمارند، ارتش با آنان مقابله نمی‌تواند کرد. همه را جمع می‌کنم تا تورا برهانند و با سپاهیان بجنگند.» ولی قباد با خود اندیشید که پیروان مزدک که از اراذل هستند تاب پیکار لشکریان را نخواهند داشت. موقعی که دیگر کسی در فکر او نبود عزیمت کرد. «بعضی معتقدند که در این مسافرت مادر انوشیروان را به همسری اختیار نمود.» باری نزد پادشاه ترکان رفت؛ پنج سال در آنجا ماند؛ بعد با سی هزار ترک جنگی به ایران آمد. بزرگان از او پوزش خواستند؛ او نیز بپذیرفت و بر جاماسب که شش سال پادشاهی کرده بود ببخشود. «قباد به عدل و داد پادشاهی کرد و هیچ کس را به کشتن سیاست نکرد. مانند سابق مزدکیان را حمایت نمی‌کرد، ولی در باطن کیش ایشان داشت.» انوشیروان را ولیعهد کرد و حجت نامه به او داد. بلعمی در اینجا از قول طبری اقدامات قباد را برای اصلاح طرز وصول مالیاتها شرح می‌دهد و برای تعیین موجب پیدایش این خیال حکایت منع کردن زنی فرزند خود را از چیدن میوه باغ (خوشه‌انگور) بیان می‌نماید. مرگ قباد را از روی یک روایت عربی بعداً بیان خواهیم کرد. (روایت عربی می‌گوید که قباد به دست شمیر پسر پادشاه یمن کشته شد). انوشیروان بر تخت جلوس می‌کند. نخستین امر او مربوط به قتل عام پیروان مزدک بود، آنچه را ایشان تصرف کرده بودند بگرفت و به صاحبان آنها داد و هر چه را که صاحب نداشت به فقرا بخشید. همچنین زنانی را که نزد مزدکیان بودند به خانه شوهران خود فرستاد.

ملاحظه می‌شود که بلعمی نیز مانند فردوسی نام سوخرا را سوفرای ضبط کرده و حکایت منع کردن مادر فرزند را از چیدن میوه مانند ثعلبی و ابن حوقل در کتاب جغرافیائی که در حدود ۹۷۷/۳۵۶ نگاشته (سلسله جغرافیای عرب، جلد دوم، ص ۲۱۷) ذکر کرده است. این که بلعمی علاقه قباد را به زنان موجب پیروی از مزدک دانست بی شبهات به حکایت بیرونی راجع به عشق قباد به زوجه پسر



عمویش نیست. شرح ملاقات مزدک با قباد در خفیه پس از فرار او از زندان را هیچ یک از ماخذ دیگری که مطالعه کرده ایم متذکر نشده است. بلعمی در جای پادشاه هپتالیان پادشاه ترکان ضبط نموده است.

## روایت بومی طبرستان

محمد بن الحسن بن اسفندیار در تاریخ طبرستان که به سال ۵۹۵/۱۲۱۶ نگاشته شرحی راجع به کاووس فرزند قباد نوشته است که اینک ما با کمال اختصار ذکر می کنیم<sup>۱</sup>:

به هنگام پادشاهی قباد حکومت طبرستان با خاندان گشنسب شاه بود. قباد پسر خود کاووس (کایوس) را به کمک این خاندان فرستاد تا ترکان خراسان را از سرزمین خود برانند؛ و این کار با موفقیت انجام پذیرفت. مزدک ظهور کرد و مردم قباد را خلع کردند و انوشروان (انوشیروان<sup>۲</sup>) را به شاهی برگزیدند. خاقان ترک تا حدود جیحون پیش آمد. کاووس به دعوت انوشیروان سپاهیان خود را گرد کرد، خاقان را در هم شکست و در مشرق ایران فتوحات نمایان کرد. چون به طبرستان بازگشت نامه‌ای به برادر خود نوشت و او را دعوت کرد که پادشاهی رابه او، برادر بزرگتر، واگذار نماید. انوشیروان پذیرفت. کاووس روی به تیسفون نهاد ولی شکست خورد و اسیر شد؛ چون حاضر نشد که قول اطاعت دهد مقتول گردید

---

۱- *An Abridged Translation of the History of Tabarestan*, Compiled by Ibn Esfandiari «ترجمه مختصر تاریخ طبرستان ابن اسفندیار» به وسیله ادوارد. گ. براون که در لیدن به سال ۱۳۰۴/۱۹۲۵ انجام شده، صفحه ۱۲. اصل ترجمه: سرز منتشر نشده است.

۲- مراجعه شود به سیاستنامه نظام الملک.

و پسرش شاپور در مدائن محبوس شد. در جنگ جدید با خاقان ترک، زرمهر و قارن، فرزندان سوخرا، که پس از قتل پدر به بدخشان گریخته بودند، به نحوی که انتظار نمی‌رفت به انوشیروان کمک کردند. انوشیروان به پاس خدمات ایشان، زرمهر را حکومت زابلستان (ناحیه کوهستان ساحل شط [هیرمند] در مشرق ایران) داد و قسمتی از طبرستان را با لقب سپهبدی به قارن بخشید. اعقاب قارن را قارن‌وند گویند که تا ازمنه اسلامی لقب سپهبدی (اسپهبد) را محفوظ داشته و از نجبای نفور و استرآباد از محال طبرستان بودند. یک سلسله دیگر از اسپهبدان که در زمان اسلام اهمیتی داشتند خاندان باوند بوده است که از اولاد باو پسر شاپور پسر کاووس بود که در تیسفون محبوس مانده بود. باو از خسرو دوم حکومت طبرستان و غیره را گرفت.

ظهیرالدین المرعشی (متوفی در ۱۴۸۷/۸۶۶-۱۴۸۸) نیز در حدود ۸۵۵ تاریخی برای طبرستان نگاشته و وقایعی را که دیدیم مختصر تر و با اختلافاتی ضبط نموده است.<sup>۱</sup>

طبرستان تا زمان فیروز در تملک دودمان گشتنوب داد بود. وقتی که آخرین نفر این خاندان از بین رفت قباد حکومت آن سرزمین را به پسر بزرگش کائوس داد، او مردی با شهامت بود و علاقه و محبت مردم را جلب نمود. در زمان قباد مزدک ظهور کرد و پادشاه آیین او را که مبنی بر اشتراک زنان و اموال و تساوی همه مردمان بود بپذیرفت. انوشیروان پسر کوچک قباد سعی کرد که بی‌ترتیبی‌هایی را که مزدک تولید کرده بود از بین بردارد، و موفق شد که مزدک ناپاک و پیروان و آیین او را نابود نماید. کائوس بر برادر بشورید ولی مغلوب و مقتول شد و خسرو حکومت طبرستان را به پسر سوخرا داد.

۱- تاریخ طبرستان ظهیر الدین، چاپ ب. دورن، سن پترزبورگ (۱۲۲۹/۱۸۵۰)، ص ۲۰۱.

## روایات اعراب حیره

ظاهراً چند روایت خاص راجع به جنبش مزدکیان نزد اعراب حیره، که خراجگزار شاهنشاهان ایران بودند، محفوظ مانده است. این روایات در کتبی که اکنون در دست نیست ضبط شده و هشام بن محمد بن کلیبی در این کتب نکات پراکنده‌ای راجع به جاهلیت فراهم آورده و این نکات مأخذ اصلی مورخان عرب در تاریخ کشور حیره و روابط آن با ایران است<sup>۱</sup>.

به هنگام نیمه دوم پادشاهی قباد، حارث بن عمرو کندی، که در عربستان مرکزی قدرتی داشت منذر سوم لخمی را از کشورش بیرون کرد. به سال ۹۳ ق ه سلطنت از حارث سلب گردید و بعداً با منذر جنگی کرد و پادشاه لخمی کشور خود را مجدداً بدست آورد<sup>۲</sup>. پس سقوط حارث مقارن قتل عام مزدکیان در ایران بوده است. به این طریق روایات عرب رابطه‌ای بین ظهور مزدک و حکومت کندیها در کشور مناذره برقرار کرده است. برخی از مؤلفان مانند ابن اثیر (ج ۱، ص ۳۱۴) و یاقوت (ج ۴، ص ۲۹۴) می‌نویسند که قباد نعمان (که بر زمان قباد مقدم بوده و مؤلفان مذکور او را با منذر اشتباه کرده‌اند) پادشاه حیره را که دین

---

۱- رجوع شود به *Die Dynastie der Lachmiden in Al Hira* کتاب سلسله لخمیان در حیره، تألیف روثشتاین ص ۵۵.

۲- نولدکه، طبری ص ۱۷۰ حاشیه ۴۱؛ روثشتاین ص ۸۷.

مزدک را نپذیرفته بود از سلطنت خلع کرد و ملک او را به حارث داد؛ مقدسی (چاپ اوئار، ج ۳، ص ۱۶۷) معتقد است که حارث به نزد شاهنشاه ایران آمد و آیین مزدک را پذیرفت و به این سبب حکمرانی تمام عربستان یافت؛ بعدها خسرو انوشیروان منذر را به تخت و تاج خود رسانید<sup>۱</sup> حمزه (چاپ گوتوالد ص ۱۵۶، ترجمه ص ۸۳) روایت عربی را با نکاتی از خواتاینامک مخلوط کرده می گوید: آشوب ناشی از آیین مزدک سلطنت لخمیان را ضعیف کرده بود و خسرو منذر را دوباره به تخت و تاج رسانید.

طبری<sup>۲</sup> مطلبی را نقل می کند که هشام نیز آن را آورده است هر چند با فهرست نام های پادشاهان حیره، که معمولاً او مراعات می کند، سازگار نیست. این روایت کاملاً افسانه آسا و مخالف تاریخ است، ولی برای ما اهمیت آن از آن لحاظ است که قباد را آن چنان که در روایات اعراب مذکور است می شناساند. چون حارث زمام مملکت حیره را در دست گرفت از قباد درخواست کرد که در محلی یکدیگر را ملاقات، و درباره عهده نامه منعقد بین دو کشور گفتگو کنند «باری، پادشاه (قباد) مردی زندیک<sup>۳</sup> بود، زود از گناه کسان در می گذشت و از ریختن خون مردمان خودداری می کرد؛ و چون خونریزی را نمی پسندید با دشمنان خود به رفق و مدارا رفتار می کرد. در زمان او انواع شهوات رواج داشت و مردم او را خوار می شمردند.» قباد چون می خواست امیر عرب را استهزا کند امر کرد تا دو ظرف خرما آوردند یکی با هسته که نزد حارث گذاشت، دیگری بی هسته که آن را برای خود نگاهداشت. حارث خرماها را می خورد و هسته آنها را بیرون می افکند؛ و چون قباد از او پرسید که چرا مانند او نمی خورد، عرب جواب داد که در مملکت او فقط شتران و گوسفندان خرما را با هسته می خورند. به این

۱- فس. داستان کتاب الاغانی، بالا، ص ۴۵ و بعد، و نکات مربوط به داستان ما در انوشیروان، ص ۶۸-۶۹.

۲- اد. براون ص ۸۸۸؛ نولدکه، ص ۱۴۷.

۳- بنگرید به صفحه ۵۲، حاشیه ۱؛ و صفحه ۷۶ حاشیه ۳.

طریق به ریش کسی که قصد ریشخند او را داشت خندید. عهدنامه‌ای بسته شد که به موجب آن حارث و کسان او حق نداشتند که در رود فرات از حدی که آب سینه اسبها را فرا گیرد جلوتر روند. اما حارث که ضعف قباد را دید تصمیم به گشودن بعضی بلاد ایران نمود و به فرماندهان دژهای سر حدی خود امر داد که در خاک بین النهرین تاخت و تاز نمایند. قباد اعتراض نمود، ولی حارث مسوئیت را از خود سلب کرد و در میعاد گاه جدیدی به قباد گفت که برای مطیع کردن اعراب به پول و سپاه نیاز دارد و از قباد تقاضا کرد که قسمتی از بین النهرین را به وی واگذارد تا برای بنای کارخانه‌های اسلحه‌سازی اختصاص دهد. قباد شش بلوک از دره فرات را به وی بخشید. بعدها حارث پادشاه یمن را دعوت کرد که به کشور ایران هجوم کند زیرا که «پادشاه آن زندیقی است که از خوردن گوشت خودداری می‌کند و خونریزی را حرام می‌داند.» پس پادشاه یمن به طرف حیره پیش آمد شمیر برادر زاده او قباد را شکست داد، قباد به ری گریخت و شمیر او را در آنجا کشت. بلعمی این داستان خلاف واقع را با جزئیات بیشتری شرح می‌دهد روایتی که محتمل است از منابع مزدکی اخذ شده باشد.

شهرستانی (متوفی در ۱۱۵۳/۵۳۲) مورخ ایرانی، مؤلف کتاب الملل والنحل که به عربی تألیف شده و در آن مذاهب و انواع فلسفه را تشریح نموده است، در بیان آیین مزدک<sup>۱</sup> نکاتی را متذکر شده است که ظاهراً در سایر کتب نمی‌توان یافت. شهرستانی قطعاً مبانی و مآخذی دارد که فقط یکی از آنها را نام می‌برد و او محمد بن هارون معروف به ابو عیسی الوراق است که اصلاً زرتشتی بوده و بعداً کیش اسلام را قبول کرده بوده است.

شهرستانی پیدایش آیین مزدک و ظهور خود او را به هنگام پادشاهی قباد و گرویدن این پادشاه به کیش جدید و بفرجام، کشته شدن مزدک به امر نوشیروان را ذکر می‌کند، و بعد از قول وراق مختصری از چگونگی طریقت مزدک را

می نویسد. «وراق می گوید که آیین مزدک از بسیاری جهات به کیش مانی که به دو موجود، یا دو اصل، بدوی (یعنی روشنائی و تاریکی) معتقد بوده شبیه است، منتهی مزدک معتقد است که کارهای نور از روی قصد و اراده است در صورتی که کارهای تاریکی از روی عدم بصیرت و بر حسب اتفاق انجام می یابد؛ نور واجد حس و شعور است و ظلمت موجودی نادان و کور؛ اختلاط نور و ظلمت بر حسب اتفاق است نه از روی اراده، و تفکیک آنها از یکدیگر نیز بر حسب پیشامد خواهد بود نه در نتیجه یک نقشه یا تصمیم. مزدک اختلافات و کینه جویی و منازعه را نهی کرد، و چون این اعمال غالباً بر اثر وجود زن یا خواسته دنیاوی است، آن پیغمبر اشتراک زنان را جایز شمرد، و اموال را نیز، مانند آب و آتش و چراگاه، بتساوی بین مردم قسمت کرد.

گویند<sup>۱</sup> «مزدک می فرمود که روان را باید کشت تا آن را از بد رهانید و از اختلاط با تاریکی بازداشت. آموزه عناصر این بود که سه عنصر وجود دارند: آب، خاک و آتش؛ و از اختلاط این سه رهبر به خوبی و رهبر به بدی بوجود آمده اند. رهبر خوبی عناصر را از پلیدها پیراسته می کند و رهبر بدی آنها را آلوده می سازد. از قول مزدک حکایت می کنند<sup>۲</sup> که معبود او در عالم بالا بر تختی نشسته همچنان که در روی زمین پادشاه ایران بر اریکه جلوس نموده است؛ در برابر معبود او چهار «نیرو» بر پای ایستاده اند از این قرار: دریافت، هوش، یاد و شادی؛ همچنان که در برابر تخت شاه ایران چهار کس حضور دارند موبدان موبد، هیربد بزرگ، سپهبد و رامشگر.<sup>۳</sup> این چهار نیرو گیتی را به وسیله هفت تن از وزیرانشان اداره

۱- مؤلف با کلمه «گویند» می فهماند که از مأخذ جدیدی صحبت می دارد.

۲- اینجا قطعه ای آغاز می شود که از منبع سومی گرفته شده است که مدعی نقل عین گفته های مزدک است.

۳- هیربدان هیرند بالاترین مقام دینی بعد موبدان موبد بود. رامشگر چیزی بوده است مثل مسئول تأمین و وسایل تفریح پادشاه.